فصل‌نامهٔ علمی- پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی
سال یازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۹۹
صفحات ۱۱۹-۹۱

بررسی کمال‌گرایی ایرانیان در هفت‌پیکر نظامی با تأکید بر اسطورهٔ بزرگ‌بانوی هستی

محسن وثاقتی جلال[۱]
شیما فرجی‌فر[۲]
زهرا نصیری[۳]

چکیده

هر چند یونگ در نقد ادبی جدید، مادینهٔ روان و آنیما را بر سر زبان‌ها انداخت، امّا باور کهن بزرگ‌بانوی هستی با جغرافیای فکریِ نظامی سازگاری ویژه ای دارد. اسطورهٔ بزرگ‌بانویِ هستی باورکهنی است که همواره در ذهنیّت مردم جهان وجود داشته و چنین می‌نماید که نظامی، هنگام سرایشِ هفت پیکر، با این اسطورهٔ قدیمی آشنا بوده و از آن در خلق این اثر ادبی بهره برده است. در این نوشتار پرسش اصلی این است که نظامی با چه شگردهایی اسطورهٔ مادینهٔ روان را در اثر هفت‌پیکر به کار گرفته است؟ نویسندگان این مقاله برای دستیابی به پاسخی شایسته، هفت پیکر نظامی را از دید مادینهٔ عظیمِ روان به روش توصیفی-تحلیلی، استقراییِ ناقص و آوردن شواهد مثال بررسی نموده و هر جا لازم بوده از نظریهٔ یونگ نیز بهره برده اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد؛ کمال‌جویی همواره یکی از دغدغه‌های مهم ایرانیان بوده که در طول زمان با توجّه به شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دچار تحوّل شده و در منظومه‌های عرفانی به تکامل رسیده است. اگر سیر کمال‌جویی ایرانیان به سه دورهٔ آغازین، میانه و دورهٔ تکامل تقسیم گردد، هفت‌پیکر نظامی مصداق بارزی از دورهٔ میانه است؛ در این اثر ادبی همسران بهرام، نمادی از بزرگ‌بانوی هستی و مادینهٔ روان او هستند که در راه رسیدن بهرام به کمال، نقش راهنما و پیر و دلیل راه را ایفا می‌کنند تا او با تزکیهٔ نفس و رسیدن به خودآگاهی، پادشاهی عادل و عاقل گردد و شایستگی رفتن به ظلمات غار و دستیابی به جاودانگی را پیدا کند. دریافت این نکته در کنار مؤلّفه‌های زیبایی‌شناسی دیگر، این اثر را به شکل معناداری، زیبا و هنری و عمیق کرده است.

واژگان‌کلیدی: اسطوره، بزرگ بانوی هستی، مادینهٔ روان، یونگ، کمال‌جویی، هفت پیکر، بهرام گور.

۱- دانش‌آموختهٔ دکتری زبان وادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.(نویسندهٔ مسئول)
m.vesaghati.jalal553@ gmail.com
۲- دانش‌آموختهٔ دکتری زبان وادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.
farajifar.shima@ gmail.com
۳- دانشجوی دکتری زبان وادبیات فارسی، واحد فیروزآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، فیروزآباد، ایران.
z.nas998@ gmail.com

تاریخ دریافت ۹۹/۳/۲
تاریخ پذیرش ۹۹/۱۰/۴

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

۱- مقدمه

نظامی یکی از شاعرانی است که با توجّه به ابعاد مختلف جهان هستی و جهان آدمی، جهان متنِ *هفت‌پیکر* را آفریده‌است. توجّه به رابطهٔ هنرمندانهٔ صورت کلام نظامی با معانی بلند و حکیمانه‌اش، تصویر جامع‌الاطرافی از وی به نمایش می‌گذارد تا خوانندگان قدری عمیق‌تر به آثارش بنگرند. از این‌روست که عموم آموزه‌های وی جنبه‌های جهانی به خود گرفته و پیامی نو برای انسان امروز به ارمغان آورده است. نظامی در همهٔ آثارش از جمله *هفت‌پیکر* از عناصر گستردهٔ زندگی برای پیشبرد اهداف خود بهره برده‌است. «داستان‌های *هفت‌پیکر* تمثیلی از تمام راز و رمزهای زندگی است». (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱٦۷) مطالعهٔ این اثر با رویکرد علم‌النّفس می‌تواند سیر تکاملی خودشناسی و کمال‌جویی ایرانیان را بهتر و عمیق‌تر نشان دهد. از آن‌جایی که نظامی در *آغاز هفت‌پیکر* تأکید کرده که اوّلاً در این اثر کلمات، کلید گنجی هستند و همه رمزی به کار رفته‌اند؛ ثانیاً این کتاب تحت تأثیر *شاهنامه* سروده شده است؛ بنابراین ضروری است تا قبل از مطالعهٔ متون عرفانی که عرصهٔ کمال‌جویی انسان‌هاست، کمال‌جویی انسان ایرانی در *هفت‌پیکر* بررسی گردد تا تصویر درستی از روند حرکت کمال‌جویانهٔ هویّت ایرانی- اسلامی به دست آید.

۱-۱- اهداف و پرسش‌های پژوهش

مطالعهٔ میان‌رشته‌ای ادبیات و سایر علوم، فعالیّتی دو سر سود است. از سویی به آدمی درک درستی از مسائل پیچیدهٔ زندگی می‌دهد و از طرف دیگر الهام بخش آفرینش آثاری بهتر و عمیق‌تر در ادبیات معاصر است. از این‌رو پرداختن به این نوع از پژوهش ضروری به نظر می‌آید. امّا کتاب‌شناسی نظامی نشان می‌دهد که اغلب آثار تحقیقی، تحت‌تأثیر نظریه‌های روان‌شناسی جدید به ویژه نظریهٔ یونگ نوشته شده‌اند. دلیل اصلی نگارش این مقاله این نکته است که هیچ کدام از نویسندگان مقاله‌های پیشین به *هفت‌پیکر* از دید اسطورهٔ بزرگ‌بانوی هستی توجّه نکرده‌اند؛ به همین منظور مقالهٔ حاضر با این رویکرد به ابعاد عمیق روان شناسی و پدیدار شناسی در هفت پیکر نظامی می‌پردازد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

یافته‌های روان‌شناسی نشان می‌دهد که درون هر مردی، زنی به پهنای ازل نهفته‌است. گاهی این صورت ازلی مادینهٔ خفته و آرامی است. گاه بر اریکهٔ ظلمانی ناخودآگاه او تکیه زده و تازیانهٔ اشارتش را به تکاپو در می‌آورد و بدین‌سان دریای آرام روانِ مرد را به تلاطم درآورده و او را به جستجوی بزرگ‌بانوی هستیِ دل خویش بر می‌انگیزاند. تأثیر این نیروی روانیِ عظیم به گونه‌ای است که بخش گسترده‌ای از تعالی و تکامل آدمی با آن پیوند خورده‌است. یکی از این مردان بی‌شمار، بهرام گور است. بهرام خلاف اغلب داستان‌های عاشقانهٔ فارسی، معشوق واحدی ندارد. راستی چرا بهرام با یک معشوق، سَر و سرّ ندارد؟ چرا در قصرِ اوّل با دختر سیه‌پوش نمی‌ماند؟ چرا بعد از ملاقات با هفتمین دختر در قصر سپید نیز راضی به ماندن نمی‌شود؟ با فتنه نیز در او فتنه‌ها بر می‌خیزد و به دنبال گوری اهورایی به درون غاری می‌رود و جاودانه می‌شود.

چنین می‌نماید که نظامی هنگام سرایش *هفت‌پیکر* با اسطورهٔ قدیمی بزرگ‌بانوی هستی که بعدها یونگ بر آن، نام آنیما و مادینهٔ روان گذاشت، آشنا بوده و در خلق هفت‌پیکر از آن بهره برده است. . پرسش اساسی این است که نظامی با چه شگردهایی مادینهٔ روان و بزرگ‌بانوی هستی را در اثر ادبی *هفت‌پیکر* به کار برده است؟

۱-۲- پیشینهٔ پژوهش

از آن‌جایی که نظامی در زمانی می‌زیسته که آذربایجان محل تلاقی فرهنگ‌های مختلف بوده و نیز این اثر را در دوران کهولت و پختگی سروده، می‌توان گفت که *هفت‌پیکر* نسبت به آثار دیگر نظامی دارای عمق بسیاری است. از این‌رو مورد توجَه پژوهشگران فراوانی قرار گرفته است. بری‌مایکل(Micha. Berry) تفسیری پدیدارشناسانه بر آن نوشته. پیتر چلکوفسکی(Peter.Chlkowski) مقاله‌ای با عنوان: «آیا اپرای توراندخت پوچینی (Puccini) بر اساس گنبد سرخ *هفت‌پیکر* است؟» نوشته که بسیار قابل تأمّل است. از محققان ایرانی که پیرامون *هفت‌پیکر* پژوهش کرده‌اند، می‌توان به حورا یاوری، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدجعفر محجوب، جلال متینی، منصور ثروت، کامل احمد نژاد، نازبانو

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

ترکاشوند، محمود بختیاری علیقلی اشاره کرد. از بین این آثار مؤلّف کتاب *روانکاوی و ادبیات، هفت‌پیکر را از دیدگاه روان‌شناسی وکهن‌الگوی ماندالا* (mandala archetype) بررسی کرده که از نکات قابل توجّه این کتاب، مقایسهٔ *هفت‌پیکر* با بوف کور است. یاوری با توجّه به شرایط اجتماعی، فرهنگی و کهن الگوی ناخودآگاه جمعی یونگ آنها را مورد بررسی قرار داده و بعضاً مطالب تازه‌ای را مطرح نموده. با این وجود رد پای نظامی‌پژوهان غربی در این کتاب آشکارا خودنمایی می‌کند. مقالهٔ «بررسی تطبیقی کاربرد بومی رنگ‌ها در ایران با علم روان‌شناسی رنگ در هفت‌پیکر» به تحلیل روانی رنگ‌های هفت‌گنبد پرداخته است که به شدّت تحت تأثیر کتاب *روان‌شناسی رنگ‌ها* نوشته شده است. مقالهٔ دیگری که گنبد اوّل و دوم را از منظر فرایند فردیَت در روان‌شناسی بررسی کرده، از وجیهه ترکمانی است. از مقالات دیگری که با این موضوع مرتبط هستند، می‌توان به مقالهٔ «سیر اعتلایی در داستان گنبد سیاه نظامی» به قلم مریم رحمانی و محمد فولادی؛ مقالهٔ «عناصر کهن الگویی سفر قهرمان در داستان گنبد اوّل هفت پیکر» نوشتهٔ محمد ریحانی و راحله عبداله‌زاده؛ مقالهٔ «بن مایه‌های عرفان گنوسی در داستانی از هفت پیکر» اثر مهین‌دخت فرخ‌نیا؛ مقالهٔ «نمادهای اسطوره‌ای در سایهٔ نور عرفانی در هفت پیکر» به قلم بهاره هوشیار و عباس خائفی اشاره نمود که هر کدام تلاش کرده‌اند، داستان‌های هفت‌پیکر را به مفاهیم عرفانی پیوند دهند.

آن‌چه که از مطالعهٔ آثار موجود در این حوزه به دست می‌آید، پرداختن به داستان گنبد اوّل است که اغلب تحت‌تأثیر آرا و نظرات حورا یاوری نوشته شده‌اند امَا هیچ‌کدام به موضوع چند همسری بهرام از نظر اسطورهٔ بزرگ‌بانوی هستی نپرداخته‌اند. این مقاله تلاش می‌کند تا از این طریق کمال‌جویی بهرام را به عنوان الگوی هویّت ایرانی بررسی نماید.

۲- بحث اصلی

۲-۱ کمال‌جویی ایرانیان در هفت پیکر با با تأکید بر الگوی بزرگ‌بانوی هستی

این باور که هر مردی جنبهٔ زنانه و هر زنی جنبهٔ مردانه‌ای در ناخودآگاه خویش دارد، ریشه در باورهای دوران باستان دارد. در نزد اغلب ملل، رسیدن و متحد شدن با این جنبه

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

یکی از آرمان‌های کمال‌جویانهٔ بشر بوده است. درست از همین نقطه است که بین هفت‌پیکر و این باور اسطوره‌ای_ روان‌شناختی پیوند ایجاد می‌شود. در تمدن‌های کهن از این باور اسطوره‌ای به عنوان بزرگ‌بانوی هستی یاد شده است. دایره یا ماری که دم خود را به دندان گرفته، اوّلین صورت ازلی است که از دریای ظلمانی ناخودآگاه در ذهن بشر نقش بسته و به یادگار مانده است. «در اساطیر چینی، گل طلایی یا تائو مظهر این دایرهٔ ازلی است که در یک قطب آن روشنایی نرینه و در قطب دیگرش تاریکی مادینه قرار دارد». (ترقی،۱۳۸٦ :۱۵) این باور قدیمی به دلیل گرایش‌های مردسالارانه در ناخودآگاه جمعی انسان، یک تصویر ازلی زنانه خلق کرده که به تدریج در پیدایش نمادهای ادبی اثر گذاشته و این نوع کمال‌جویی را به یکی از موضوعات مهم ادبیات تبدیل کرده است. (منبع؟)

بزرگ‌بانوی هستی در ادبیات گذشته با عناوین متفاوتی آمده‌است. در اشعار کلاسیک ما با عناوینی چون: دلبر عیار، معشوق جفاکار و در ادبیات ملل مختلف جهان با نام‌هایی چون: بئاتریس، حوا و... تجلّی یافته‌است. این موجود لطیف در ادبیات عامیانه نیز با نام پری همیشه حضور پر رنگی داشته‌است. تاریخ شعر عاشقانهٔ فارسی لبریز از از این نوع آنیماهاست. به خاطر همین است که خواننده معمولاً معشوق را در بیشتر شعرهای عاشقانه شبیه هم می‌بیند. «توصیفات فردوسی از زنان مختلف چقدر شبیه هم هستند. قدی چون سرو دارند. پسته دهان و کمر باریکند، نرگس چشمانشان دل می برد و نار پستان مدهوش می‌کند». (صرفی،۱۳۸۷ :٦۵) در دیگر آثار ادبی نیز خواننده معمولاً با چنین توصیفاتی مواجه می‌شود. علیرضا مظفری با بررسی توصیفات شاعرانه از معشوق ایرانی به این نتیجه رسیده‌است که «همه این توصیفات منسوب به آناهیتا، ایزد بانوی ایرانی است». (مظفری،۱۳۸۱ :۱۰۰) در غزل‌های عارفانهٔ ایرانی آنیما وجه مقدس‌تری یافته و به مقام الوهیّت رسیده تا شایسته پرستش گردد. معشوق عرفا بعد از این که مقام قدسی می‌یابد؛ یار بی‌نشان هم می‌شود. نظامی این شاعر بزرگ ادب فارسی که پایی در جهان حماسه و پایی در جهان عرفان دارد هنگام سُرایش هفت‌پیکر پیش از آن که تحت تأثیر ادبیات عرفانی

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

قرار بگیرد، از ادبیات حماسی تأثیر پذیرفته است؛ به همین دلیل در آغاز هفت‌پیکر بـه ایـن نکته آشکارا اشاره می‌کند:

هـــر چـــه تـــاریخ شـــهریاران بـــود / در یکـــی نامـــه اختیـــار آن بـــود
چابـک اندیشـه‌ای رسـید نخسـت / همـــه را نظـــم داده بـــود درســـت
مانـده زان لعـل‌ریـزه لختـی گـرد / هـر یکـی زان قراضـه چیـزی کـرد
من از آن خرده چـون گهـر سـنجی / بـر تراشـیدم ایـن چنـین گنجـی...
آن چـه زو نـیم گفتـه بـود گفـتم / گـــوهر نـــیم ســـفته را ســـفتم

(هفت‌پیکر، ۱۳۷۷: ۱۹)

به نظر می‌رسد که نظامی به دلیل احاطهٔ خود به جمیع علوم ایران باستان، اسلام، یونـان و مسیحیت با بزرگ‌بانوی هستی و مادینهٔ روان آشنا بوده و آگاهانه این دختر اثیریِ روان را در هفت‌پیکر آورده‌است. نظامی در ایـن ابیـات بـه روشـنی اعـلام مـی‌کنـد کـه کلمـات و افسانه‌های هفت‌پیکر همه رمز و راز است و مسیر کمال‌جویی انسان ایرانی نسبت بـه دورهٔ حماسه کاملاً دگرگون شده است:

حقـــه‌ای بســـته پُـــر ز دُر دارد / وز عبـــارت کلیـــدِ پُـــر دارد
دُر دَر آن رشـــته ســـرگرای بـــود / کـــه کلیـــدش گـــره‌گشـــای بـــود
هر چه در نظم او ز نیک و بد اسـت / همـه رمـز و اشـارات خـرد اسـت
هـــر یـــک افســـانه‌ای جداگانـــه / خانـــهٔ گـــنج شـــد نـــه افســـانه

(هفت‌پیکر،۱۳۷۷: ۱۵)

آیا بهره‌مندی از بزرگ‌بانوی هستی به عنوان راهنمای بهرام گور بیـانگر دگرگـونی‌هـای نگرش انسان ایرانی در مسیر کمال‌جویی و عرفان است؟ باید داستان را به دقّـت بـازخوانی کرد تا روشن شود که اولاً در کدام یک از بخش‌های هفت‌پیکر، بزرگ بانوی هستی تجلـی یافته؟ ثانیاً بزرگ بانوی هستی چگونه بهرام را در مسیر کمال‌جویی یاری می‌کند؟ ثالثاً روند کمال‌گرایی بهرام به چه شکلی در می‌آید تـا بسـتر سـفر بـه سـویدای دل در منظومـه‌هـای عرفانی دوره‌های بعدی محقق و مهیّا گردد؟

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

در *هفت‌پیکر* اتفاقات زندگی بهرام از کودکی تا مرگ روایت می‌شود. نظامی برای پیش‌برد اهداف خود از شیوهٔ داستان در داستان استفاده می‌کند. اساس داستان این کتاب بر روی عدد هفت که نماد کمال و تمامیّت است، نهاده شده و از همان ابتدا به مخاطب گوشزد می‌کند که این داستان روایت کمال‌جویی انسان ایرانی است. پدر برای رشد و آموزش بهرام معتقد به حرکت تدریجی در مسیر خطی است. از این‌رو او را به سرزمین دور دستی گسیل می‌دارد. اولین تغییر در مسیر تعالی و کمال‌جویی بهرام دیدن گورخر و کشتن اژدها و ورود به غار تاریکی است که برای او گنج عظیمی را به ارمغان می‌آورد. این گنج در حقیقت آغاز خودشناسی بهرام است که بعد از ورود به غار تاریک و مدوّر رخ می‌دهد.

دومین اتفاق مهمی که مادینهٔ روان و بزرگ‌بانوی هستی در آن تجلّی پیدا می‌کند، سر زدن به اتاق سر به مُهری است که تاکنون کسی بدان پای ننهاده است. رفتن به درون آن اتاق با هفت تصویر زنانه که تصویر بهرام را در بر گرفته‌اند، نشانهٔ دیگری از جست‌جوی خویشتنِ خویش است که عمیقاً با مسیر رشد و تکامل قهرمانان دورهٔ حماسه تفاوت دارد و از سویی اوّلین نشانه‌های گرایش انسان ایرانی به عرفان در این نوع منظومه‌ها نیز هست. شارل بودلر(Baudelaire, Charles) در شعر «*در آرزوی نقاشی*» می‌گوید: «من در اشتیاق کشیدن تصویر زنی می‌گدازم که به ندرت بر من ظاهر می‌شود و بسیار زود از من رمیده می‌شود. این زن زیباست و برتر از زیبایی، حیرت‌انگیز است». (بهرامیان و جم‌زاده، ۹۲:۱۳۸۷) بهرام بعد از رشد و آموزش بسیار، تاج را از بین دو شیر می‌رباید. هفت دختر را به زنی می‌گیرد و در هفت‌گنبد به داستان آنها گوش می‌دهد. بعد از آن بهرام به کشورداری و عدالت می‌پردازد. «پایان حزن‌آلود امّا عبرت‌انگیز داستان بهرام گور که احتمال اخذ آن از فرجام کار کیخسرو بعید به نظر نمی‌رسد». (زرین کوب،۱۴۹:۱۳۷۲) اتمام تأمّل‌برانگیز این اثر بزرگ است که نقش کمال‌بخشی زنان و حرکت مدوّر بهرام و ورود به فضاهای تاریکِ مدوّر بسیار قابل تأمّل است.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

آنچه که از داستان *هفت‌پیکر* برداشت می‌شود، این است که بهرام در درون خویش تصویر ابدی از یک زن را دارد. این تصویر در ناخودآگاه اوست. وی تمایل دارد تا در معیَت این زن روحانی خویش باشد. «مهم نیست که این مادینهٔ روان خود را چه بنامیم: عقل فعال، عقل کل، روان مادینه، جان جهان یا آنیما. مهم این است که بدانیم عشق انسان به زن پلی است که باید از آن گذشت تا به عشق الهی پیوست». (ستاری،۱۳۷۵: ۲۸٦) *هفت‌پیکر* از این چشم‌انداز داستان سلوک بهرام برای تولَد دوباره و یافتن خود است. حس خودیابی او را بی‌قرار می‌کند. برای رسیدن به قرار باید آن بزرگ‌بانوی هستی را بیابد. بنابراین برای یافتن صورت ازلیِ مادینهٔ روان به تکاپو می‌افتد.

آخر از هفت خط که یار شود نقطه‌ای بر نشان کار شود

(هفت‌پیکر،۱۳۷۷ :٦۰۹)

همین دغدغه موجب می‌شود تا مضمون سفر در هفت‌پیکر به یک موتیف اثرگذار تبدیل شود. سفر یکی از مضمون‌های مهم در متون عرفانی و حماسی است که با برجسته شدن در هفت پیکر این دو دوران مهم تکامل انسان ایرانی را به هم پیوند می‌دهد. طبق نظریهٔ فرآیند فردیت یونگ و نظریهٔ تک اسطوره‌ای ژوزف کمپیل «قهرمان باید بعد از جدایی از زندگی مألوف به سرزمین ناشناخته سفر کند و تحت تعلیم نیروهای آئینی قرار گیرد و با رنج و آزمون‌های دشوار روح خود را جلا دهد؛ آئین تشرّف را بیاموزد. سپس بعد از تحوّل روحی با رهآورد سفر به جامعه برگررد». (ریحانی و عبداله‌زاده،۱۳۹۷: ۹۳) طبق این نظریه بهرام در طول زندگی با سفر به اطراف و درون خود گویی توانی در پیمایش سفرهایی از نوع سفر قهرمانان حماسی دارد و پایی در پیمودن سفرهای عرفانی. قهرمان شیری معتقد است؛ «هفت گنبد در سیر روایت، ساختاری همسان با هفت خان حماسه یافته است» (شیری،۱۳۹۹:۱۳) از این‌رو برای خوانندهٔ آگاه به اسطوره‌شناسی و روانکاوی، بهرام سخت در جستجوی بزرگ‌بانوی هستی روان خویش است. به اعتقاد یونگ، مرد زمانی عاشق می‌شود که در عالم خارج زنی باشد که با خصوصیات ناخودآگاه

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

وی مشابه باشد. در این صورت آن نیروی ناخودآگاه بدون اختیار ظاهر می‌شود و او را بـه تکاپو در می‌آورد. مادینهٔ روان بهرام در وجود کدام دختر و بر تارک کدام اختر نهفته‌است؟! در نظریهٔ یونگ آنیمای انسان در طول حیات با گرایش‌هایی که نسـبت بـه زنـان گونـاگون نشان می‌دهد، انعکاس یافته‌است. زیرا انسان نمی‌داند که انگارهٔ ذاتی و صورت ازلی مادینـهٔ خویش را مشخصاً در وجود کدام زن باید جستجو کند

۲-۱-۱ گام اوّل

بهرام قبل از این که وارد کاخ خود شود، دو بار به اعماق روان خود سفر کرده است. یکی ورود وی به غاری است که گنج فراوانی را نصیبش کرده و دیگر ورود به تاریک‌خانه‌ای است که هفت زن اثیری تصویر بهرام را دوره کرده‌اند. تمام قراین نشان دهنـدهٔ آن اسـت کـه هـیچ کدام از این زنان، زنان معمولی نیستند و هرکدام صورتی از بزرگ‌بانوی هستی اویند تا قهرمان را راهنمایی کنند. بهرام بعد از پادشاهی در مسیر کمال‌جویی به شکل مدوّر حرکـت مـی‌کنـد. گنبدها، گردش در درون کاخ و... بیانگر آن است که روند حرکت قهرمان آئینـی ایـن داسـتان خلاف گذشته طولی نیست. مسیر معرفتی سالک در این دوره دگرگـون شـده و بـه صـورت دایره‌ای تغییر یافته است. آغاز راه علاوه بر مدوّر بودن، تاریک و سیاه است و نشان می‌دهد که بهرام در ابتدای راه به تاریک‌خانهٔ ناخودآگاهش راه یافته است. این شاه بلنـد پـرواز، ابتـدا بـه قصر شاهزادهٔ سیاه‌پوش می‌رود:

روز شـــنبه ز دیـــر شمّاســـی خیمـــه زد در ســـواد عباســـی
ســوی گنبـد سـرای غالیـه فـام پـیش بـانوی هنـد شـد بـه سـلام

(همان:۷۰۱)

قصر سیاه با دایرهٔ ازلی، گل طلایی اسطورهٔ بزرگ‌بانوی هستی چین را در ذهـن تـداعی می‌کند. در«اسطورهٔ چینی دایره‌ای است که درون آن ظلمانی و سیاه است. در قطب روشـن، روح نرینه و در قطب تاریک، روح مادینه قـرار دارد». (ترقـی، ۱۳۸٦: ۲۰) قصـر، آن حلقـه طلایی است که درونش از سیاهی لبریز است. بهرام روح نرینه و روشن است. آن شاهزادهٔ سیاه‌پوش روح مادینه و سیاه را در ذهن تداعی می‌کند.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

گفت: شهریست در ولایت چین　　شهری آراسته، چو خلد برین
نام آن شهر، شهر مدهوشان　　تعزیت‌خانهٔ سیه‌پوشان
(همان: ٦٩٢)

تاریکی و سیاهی یکی از نمادهای مادینهٔ روان است که در این گنبد به شکل دختر سیاه‌پوش ظاهر شده‌است. «آنیما با جهان تاریکی مرتبط است». (یونگ، ۲۳۹:۱۳۷۷) گنبدها نیز یک سفر درونی را تداعی می‌کنند. در چنین سفری مادینهٔ روان(بزرگ‌بانوی هستی) به شکل یک زن سیاه‌پوش بر خودآگاه فرد تجلّی می‌کند. نظامی خود بر این نکته تأکید می‌کند:

گنبدی کاو ز قسم کیوان بود　　در سیاهی چو مشک پنهان بود
(همان: ٦٩٨)

بهرام با ورود به گنبد سیاه گام مهمّی در راه کمال‌جویی خویش بر می‌دارد. افق دیدش نسبت به هستی وسیع‌تر می‌شود. درمی‌یابد که در زندان تنگ دنیا گرفتار است به همین دلیل از تمام تعلقات دنیوی رها می‌شود و با فراغ بال در دل سیاهی فرو می‌رود. «در روان‌شناسی رنگ سیاه نمادی از شهوت، زیاده‌خواهی، رازآلودی، لجاجت و بدبینی است». (ترکاشوند،۳۷:۱۳۸۸) بهرام با عبور از این گنبد در حقیقت از این ویژگی‌های منفی می‌گذرد. در این گنبد خرابه نمادی از درون ویران بهرام است که باید آباد شود. بخشش جواهرات نمادی از مرحلهٔ تخلیه است که پادشاه سیاه‌پوش به عنوان سالک راه کمال از این طریق درونش را آمادهٔ دریافت حقیقت و یکی شدن با بزرگ‌بانوی هستی می‌کند. یافتن گنج و پادشاهی در پایان داستان نمادی از تجلی صفات عالیَه در بهرام است.

در این گنبد از قضا قصابی راهنمای پادشاه سیاه‌پوش است که جسم و تمام خصلت‌های او را به درون خرابه‌ای می‌برد و قربانی می‌کند تا از طریق جسم خراب و خرابه وارد سبدی مدوّر گردد و به شهر بهشتی برود. پرندهٔ سیمرغ‌گون نمادی از روح است که در گنبد اوّل حس نوستالوژیک بهشت را در ذهن تداعی می‌کند و در پایان داستان به زمین می‌آید و میشی اهورایی می‌گردد تا بهرام را به درون غار راهنمایی کند. دختر

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

سیاه‌پوش که نمادی از انسانِ دور مانده از اصل خویش است، درس‌های زیادی به بهرام می‌آموزد و او را برای رسیدن به کمال آماده‌می‌کند. بهرام با سیاه‌پوشی دختر گنبد سیاه در می‌یابد که در هبوط دشواری گرفتار شده است که برای رسیدن به کمال و وصال باید با بزرگ‌بانوی روانش یکی شود:

خیز آ تا بر تو راه بگشایم — صورت نانموده بنمایم
تا بدانی که هر که خاموش است — از چه معنی چنین سیه‌پوش است؟
هرکه زان شهر باده نوش کند — آن سوارش سیاه پوش کند

(همان: ۷۰۹)

اگر در ابیات داستان گنبد سیاه پوش قدری تأمّل شود، واژه‌های: سبد، چنبره، چنبرساز، فلک، رسن، رسن گردن، اسیر در بند، هلال ماه، گردی کلاه، گِره، آسمان گِرد، جهان چرخان، پا گرد کردن، بال گشودن، زمین گرد، گردباد، مهر، خورشید، سپهر، سبزه‌های حلقه حلقه، میوه‌های گرد، گرداگرد، ستاره‌های گرد، پرگار، طارم گرد، گنبد گرد، رخ گرد، صورت، تنگ چشم، ماه، پروین، گرد نشستن، کمر خم کردن، تاج گرد، پایه‌های گرد، جام‌های گرد، گرد مجلس چرخیدن و... بسآمد بالایی دارند و تداعی کنندهٔ گردی هفت گنبد و حرکت مدوّر بهرام در گرداگرد کاخ خود است.

۲ -۱-۲- گام دوم

صبح روز یک‌شنبه بهرام از آن قصر بیرون می‌آید. آیا او در جست‌وجوی خود ره به جایی نبرده‌است؟ صورت ازلی مادینهٔ خویش را در وجود آن دختر سیاه‌پوش باز نیافته است؟ پاسخ این سؤال در عمق جان بهرام که بی‌قرارتر از قبل جست‌وجوی تازه‌ای را آغاز کرده، خودنمایی می‌کند.

دیدم از دور صد هزاران حور — کز من آرام و صابری شد دور

(همان:۷۰۷)

بهرام در جستجوی ناکجاآباد خویش روز یک‌شنبه مشتاق‌تر از قبل گام درگنبد زرّین پای می‌نهد تا با شه‌بانوی زردپوش دیار روم ملاقات کند. تمام وجود بهرام پر از تمنّا شده

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

است: آی... شه‌بانو، بزرگ‌بانویِ هستیِ من تویی؟! صورت ازلی زنانگی من در پشت حریرهای زرّین تو نهفته است؟ نیمهٔ‌گمشدهٔ روان من در نرگس چشمان تو سوسو می‌زند؟ از ویژگی‌های سرای این بانوی زردپوش، گنبدی شکل بودن کاخ اوست که به قول نظامی بر زمین حکم آسمان را دارد. ورود بهرام به داخل این گنبد او را چند گام برای رسیدن به بزرگ بانوی هستی و یکی شدن با مادینهٔ روان نزدیک‌تر کرده است. بهرام با این حرکت مدوّر گام دیگری به سوی کمال برداشته و نسبت به قبل کامل‌تر و زلال‌تر شده‌است.

داستان گنبد زرد، داستان روان انسان‌هاست. بی‌اعتمادی، ترس، حسادت و دروغ از عواملی هستند که باعث رکود انسان در راه کمال می‌شوند. زمانی که انسان‌ها به راستی رو می‌آورند، مشکلات یکی پس از دیگری حل می‌شود. بهرام در این گنبد به این خصیصه‌های مهم دست می‌یابد. زن در این داستان نقش بسیار مؤثّری در تحریک و تشویق بهرام برای رسیدن به کمال ایجاد می‌کند و مانند پیر خرد عمل می‌کند:

چون پری دید در پری‌زاده — دید دستی به راستی داده...
راست گفتن چو در حریم خدای — آفت از دست برد و رنج از پای...
دید گنجینه‌ای به زر در خورد — کردش از زیب‌های زرین زرد
زردی است آنکه شادمانی از اوست — ذوق حلوای زعفرانی از اوست
نور شمع از نقاب زردی تافت — گاو موسی بها به زردی یافت
زر که زرد است مایهٔ طرب است — طین اصفر عزیز از آن سبب است

(همان: ۷۲۵)

۲-۱-۳ گام سوم

بهرام در حرکت دایره‌وار خود درون کاخی که همه‌چیز دایره را در ذهن تداعی می‌کند، به گنبد سبز و نماد کرهٔ ماه وارد می‌شود.

چون که روز دوشنبه آمد شاه — چهر سرسبز برکشیده به ماه...
پیکری دید در لفافهٔ خام — چون در ابر سیاه، ماه تمام

(همان: ۷۲٦)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

گنبد سبز داستان خودشیفتگی، بی‌دینی، ناتوانی عقل جزئی‌نگر و شهوت‌پرست است. بهرام بعد از ورود و خروج به این گنبد باید از تمام این ویژگی‌ها پیراسته شود. «رنگ سبز در روان‌شناسی، خودشیفتگی، غرور و آرزوهای بلند را تداعی می‌کند.» (لوشر، ۱۳۷٤: ۸۱) بهرام شیفتهٔ خود است.کسی باید او را راهنمایی کند.نشانه‌های راه کمال ماه و رنگ سبز هستند که با زبان بی‌زبانی و به صورت نمادین راه را به او نشان می‌دهند. «ماه نماد زندگی است و در بسیاری از اساطیر، بزرگ‌بانوان هستی الههٔ ماه هستند.» (پورخالقی،۱۳۸۱:۱۷۰) داستان گنبد سبز با ماه و رنگ سبز پیوند خورده‌است. این بزرگ‌بانوی ماه‌پیکر است که می‌تواند به بهرام روشنی و آرامش دهد. نظامی با آگاهی از رابطهٔ ماه و بزرگ‌بانوی روان آدمی در این بخش از ماه و ویژگی‌های ماه در توصیف دختر قلعهٔ سوم بهره می‌برد. «در چین یک شخصیت محبوب که بی‌شباهت به بزرگ‌بانوی هستی نیست، الههٔ ماه است که کوان‌یین نام دارد. در بسیاری از اساطیر خدابانوان از جمله سلین، هکات و... الههٔ ماه هستند.» (همان:۱۷۰) در ادبیات کلاسیک ایران نیز معشوق معمولا به ماه تشبیه شده‌است.

گنبد سبز داستان انسان بی‌دینی است که گرفتار عقل جزیی است و در مقابلش انسان دینداری قرار دارد که به او می‌فهماند، برای رسیدن به کمال باید پرهیزگار بود. شاید آنیمای وجودش در نهاد دختر درون کاخ سبز باشد. بهرام با او نیز شبی را صبح می‌کند و گامی دیگر به کمال انسانی خود نزدیک‌تر می‌گردد. در این مرحله است که درمی‌یابد:

ترک شهوت نشان دین باشد شرط پرهیزگاری این باشد

(هفت‌پیکر، ۱۳۷۷: ۷۲۹)

از دستاوردهای دیگر بهرام در این گنبد رها شدن از سیاهی و تاریکی روان است که در سیر گنبدگون خویش گام دیگری به کمال انسانی نزدیک می‌شود. از نکات مهم این گنبد، تقابل عقل و عشق است. بشر پرهیزگار در دیدار با زن زیبا که نمادی از آنیمای درون اوست، بی‌قرار می‌شود. برای رهایی از آن به سفر بیت‌المقدس می‌رود. در این سفر روحانی و معنوی است که با بعد تاریک و به قول روان‌شناسان با سایهٔ خویش(ملیخا) دیدار می‌کند. دیدار بشر پرهیزگار و ملیخای خردگرا تداعی‌گر جدل‌های عقل‌گرایانهٔ معتزله

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

و عشق محوری عرفان است. نظامی با این تصویر زیبا نشان می‌دهد که انسان کمال‌گرای هفت پیکر در میانهٔ خردگرایی حماسه و عشق‌مداری عرفان در نوسان است امّا در انتهای داستان ملیخا، نماد عقل جزئی‌نگر و سایه می‌میرد تا بشر با عشق به سعادت و خوشبختی برسد. «یونگ معتقد است که با درک کهن‌الگوی سایه است که انسان به تکامل و خوشبختی می‌رسد» (ترکمانی، ۱۳۹۷: ٤۹)

جان به سبزی گراید از همه چیز　　چشم روشن به سبزه گردد تیز
رستنی را به سبزه آهنگ است　　همه سرسبزیی بدین رنگ است
(هفت پیکر،۱۳۷۷: ۷۳۰)

۲-۱-٤ گام چهارم

در گنبد چهارم، همه چیز تداعی‌کنندهٔ حرکت مدوّر قهرمان داستان به سوی کمال است و نشان از آن دارد که شاعر به تدریج سعی دارد تا نمایی از مسیر حرکت رو به کمال و معنویت را به مخاطبان خود نشان دهد. بهتر است، این نشانه‌های معنوی از زبان خود شاعر بیان گردد:

هست هر کشوری به رکن و اساس　　در شمار ستاذه‌ای به قیاس
وان‌که مریخ بست پرگارش　　گوهر سرخ بود در کارش
(همان: ۷۳۱)

بهرام با ورود به گنبد سرخ در روز سه شنبه هیجان‌زده تلاش می‌کند، خود را با بانو و کاخ مدوّر سرخ هم‌رنگ و همراه کند. با مشاهدهٔ روی مه‌پیکر دختر سرخ‌پوش، این هیجان به اوج می‌رسد. چرا که «رنگ قرمز تداعی‌کنندهٔ هیجان زیاد، شور و شوق زندگی و فعالیت‌های انفرادی می‌باشد.» (لوشر،۱۳۷٤:۸٤) بانوی حصاری نمایندهٔ انسان‌هایی با تفکّر برتر است که با آگاهی در جست‌وجوی بهترین همتای خود هستند. از طرفی دیگر مرد جوان نیز نمادی از عقلانیت و خردگرایی است که در عرفان ایرانی بدان تأکید شده و یادآور نردبان هفت پله‌ای آئین مهر در ایران باستان است که یک سالک برای رسیدن به

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

کمال بدان نیازمند است. نکتهٔ قابل تأمّل این داستان گردش مدوّر عاشق به دور قلعهٔ بانوی سرخ‌پوش است. عاشق گرد بر گرد قلعه می‌چرخد تا برای رسیدن به معشوق راهی پیدا کند.

درِ این باره کآسمانی بود چون درِ آسمان نهانی بود

(هفت‌پیکر،۱۳۷۷: ۷۳۳)

در این داستان بانوی سرخ‌پوش خردمند است و نمود پیرِ خرد را بیشتر تداعی می‌کند. این بانو که شاعر هدفمند او را اغلب به ماه تشبیه کرده، بُعد دیگری از بزرگ‌بانوی هستی و مادینهٔ روان سالک است. در این داستانِ سرشار از راز و معما تصویرهای مدوّر بیش از داستان‌های دیگر خودنمایی می‌کنند. لؤلؤهای مدوّر، حلقه‌های گوش، قلعهٔ گرد، آسمان مدوّر و چرخان، جست‌وجوهای دایره‌ای شکل عاشق، درّ مدوّر، جام‌های گرد، تکرار واژهٔ قطره، ساغر، انگشتری، گوهرهای کروی شکل، مُهره های گرد، گردی چشم و... بسآمد دارند که با حرکت گنبدی شکل بهرام برای رسیدن به کمال، هم‌خوانی دل‌انگیزی ایجاد کرده است.

بهرام در این مرحله می‌آموزد که باید برای رسیدن به هدف، ابتدا نیازها را شناسایی کند و بعد با کسب آگاهی و فراهم کردن مقدمات کار پا در مسیر بگذارد. دختر سرخ‌پوش که نماد عشق ازلی و ابدی است، بهرام را به عشق و به جمال و جلال معشوق توصیه می‌کند. جمال و جلال معشوق در ادبیات عرفانی به دو صفت خاص الهی برمی‌گردد.. به این طریق بهرام گام دیگری در کمال‌جویی خویش برمی‌دارد. این عناصر داستانی و دختر سرخ پوش یاداور مفاهیم عرفان ایرانی_ اسلامی است. «اکسپرسیون رنگ قرمز در هفت‌پیکر با تکیه بر مبانی عرفان اسلامی بر حصول فنا به عنوان غایت انسان تأکید می‌کند» (رفیعی راد،۱۳۹۹: ۷۱)

چون بدان سرخی از سیاهی رست زیور سرخ داشتی پیوست

سرخی آرایشی نو آیین است گوهر سرخ را بها زین است

زر که گوگرد سرخ شد لقبش سرخی آمد نکوترین سلبش

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

خـــون کـــه آمیـــزش روان دارد سرخ از آن شد که لطـف جـان دارد
از کســـانی کـــه نیکـــوئی جـــویی ســـرخ‌روییســـت اصـــل نیکـــویی
(نظامی،۱۳۷۷: ۷۵۱)

۲-۱-۵ گام پنجم

بهرام مسافر راه کمال و جویندهٔ بزرگ‌بانوی هستی چـون قهرمـانی وارد مراحلـهٔ دیگـر می‌شود.

چهارشـــنبه کـــه از شـــکوفهٔ مهـــر گشـــت پیـــروزه‌گـــون ســـواد ســـپهر
شـد بـه پیـروزه گنبـد از سـر نـاز روز کوتـــاه بـــود و قصـــه دراز
(همان:۷۵۲)

داستان دختر فیروزه‌ای پوش بیش از داستان های دیگر با دالان‌هـای تـو در تـوی روانِ آدمی در ارتباط است. این داستان نمـادین عرصـهٔ مبـارزهٔ ظلمـت و نـور اسـت. نیروهـای اهریمنی در دل تاریکی تاخت و تاز می‌کنند و با دمیدن نور و روشنی محـو مـی‌شـوند. در گنبد فیروزه‌ای داستان ماهان مطرح می‌شود که نخست قدرت تشـخیص خـوب از بـد را ندارد و در بیابان‌های تاریک سرگردان به دور خود می‌گردد و راه رهایی را نمی‌یابد. امَـا بـا کمک راهنما در مکـان صـحیح قـرار مـی‌گیـرد و وقتـی از درخـت آگـاهی بـالا مـی‌رود، واقعیت‌های جهان هستی را به درستی درک می‌کند.

چون بر آن نور چشم و چشمهٔ قنـد کـرد نیکـو نظـر بـه چشـم سـپند
دیـــد عفریتـــی از دهـــن تـــا پـــای آفریـــده ز خشـــم‌هـــای خـــدای
(همان: ۷٦۸)

اوج توجّه به راهنما در کمال‌جویی قهرمان، حضـور پیـری خضـرگون در کنـار ماهـانِ گم‌کرده راه است. «پیرِ زاهد نماد خودآگاهی است... و تجربهٔ فردیت بدون برقراری ارتبـاط با فرشتهٔ دگرگون‌ساز آنیمای درون امکان ندارد.» (بهرامیان و جم‌زاد،۱۳۸۸:۹٤) بهـرام گـور درگنبـد فیـروزه‌ای و درکنـار شـاهزادهٔ فیـروزه‌پـوش از ماهـان کـه نمـودی از درونیَـات انسان‌هاست، درس‌های زیادی فرا می‌گیرد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

تـــا بـــه بیغولـــه‌ای رســـید فـــراز | دیـــد نقبـــی در او کشـــیده دراز
چاهســـــاری هـــــزار پایـــــه در او | نشـــده کـــس مگـــر کـــه ســـایه در او
شـــد در آن چـــاه‌خانـــه یوســـف‌وار | چـــون رســـن پـــایش اوفتـــاد ز کـــار

(نظامی،۱۳۷۷: ٥٦٢)

«یونگ معتقد است که خودآگاه یا من هر انسانی دارای سایه است کـه درون او مخفـی است. سایه غالباً همجنس آدمی است. در خواب‌ها و توهَمات پدیدار مـی‌شـود و رفتـار و خلقیَاتش معمولاً ضد رفتار خودآگاه است.» (ستاری، ۱۳۷۵:۳۹۳) قهرمان داستان با شناخت خود قدرت انتخاب کردن را به دست می‌آورد و بـا اسـتفاده از راهنمـایی‌هـای خضـرگون دختر پیروزه‌پوش خود را باز می‌یابد. از حرص و طمع دوری می‌کند و احساس سـرزندگی و جوانی و نشاط می‌کند. چرا که «رنگ فیروزه‌ای نمـادی از سـر زنـدگی و نشـاط اسـت.» (لوشر،١٣٧٤ :٨٩) او هنوز به سر منزل مقصود نرسیده‌است. عزم خود را برای یافتن مادینـهٔ روان خویش بیشتر و بیشتر می‌کند. علاوه بر حضور مصادیقی از عرفـان ایـران اسـلامی در این داستان، عناصری ماننـد: دوگـانگی روح و مـاده، اسـارت و هبـوط انسـان، فراموشـی، شناخت و نجات سالک یادآور عرفان گنوسی در ایران باستان اسـت کـه هفـت پیکـر را در میان فرهنگ ایران و اسلام قرار داده و آن را به پاندولی اثرگذار تبدیل کرده تا بتواند تصویر دقیقی از کمال‌جویی انسان ایرانی را به نمایش بگذارد. رنگ ارزق به پـر رنـگ شـدن ایـن تصویر کمک شایانی کرده است.

رنـــگ ارزق بـــر او قـــرار گرفـــت | چـــون فلـــک رنـــگ روزگـــار گرفـــت
ارزق آن اســـت کـــه آســـمان بلنـــد | خـــوش‌تـــر از رنـــگ او نیافـــت پرنـــد
هرکـــه هـــم‌رنـــگ آســـمان گـــردد | آفتـــابش بـــه قـــرص خـــوان گـــردد
هـــر ســـویی کآفتـــاب ســـر دارد | گـــــل ارزق در او نظـــــر دارد

(هفت‌پیکر، ۱۳۷۷: ۷۷۲)

بهرام در حرکت کمال‌جویانه که گرد بر گرد هفت‌گنبد می‌گردد، با عناصر مدوّر فراوانی در ارتباط است. در همین چند بیت، عناصر مدوّر و گرد وجه‌غالب فضای حـاکم بـر شـعر

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

نظامی است و بسآمد فراوانی دارد و با طی طریق دایره‌ای شکل که نماد تمامیت و کمال است، هم‌خوانی و تناسب شگفتی دارد. در چهار بیت بالا کلمات آفتاب، سر، فلک، گل ارزق،قرص، خوان، آسمان، پرند، روزگار واژگانی هستند که دایره را در ذهن تداعی می‌کنند و در خدمت محتوای اصلی داستان هستند تا مفهوم تمامیت و کمال راحت‌تر منتقل گردد.

۲-۱-٦ گام ششم

روز پنج‌شنبه است روزی خوب وز سعادت به مشتری منصوب
بر نموار خاک صندل فام صندلی کرد شاه جامه و جام
(همان: ۷۸۵)

پنجشنبه از راه می‌رسد. بهرام در سرای صندل‌سان صنمِ صندل‌پوشِ چین پای می‌گذارد. همه عناصر این بخش نشان از کوشش‌های کمال‌گرایانهٔ بهرام دارد که بعد از تلاش‌های فراوان اینک در درون خود به دنبال آن است.

شد درون تا کند تماشایی صوفیانه بر آورد پایی
(همان:۷۸۷)

به امید تحقق آرزویش، در حالی که نیروی خیر درونش نسبت به نیروی شر بیشتر شده، راز و نیاز عاشقانه را آغاز می‌کند. «مادینهٔ روان هر انسانی دو وجه دارد. وجهی مثبت و وجه دیگر منفی است. امکانات خیر و شر در آن نهفته‌است. جهت‌یابی و گرایش شخصیت آدمی به یکی از آنها، پیرو شرایط و احوال خودآگاه اوست. «یکی از جنبه‌های مثبت آنیما این است که هرگاه ذهن منطقی مرد از تشخیص کنش‌های پنهان ناخودآگاه عاجز شود، به یاری وی می‌شتابد.» (یونگ،۱۳۷۷:۲۷۸) در ژرف‌ساخت داستان‌های *هفت‌پیکر*، زنان گنبدها نه یک زن بلکه پیک‌های ایزدی هستند. خیر و شر در داستان گنبد صندل‌گون نمودی از دو وجهی بودن شخصیت بهرام است که او را در شرایط مختلف به سوی خود می‌کشد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

آمـــد از گنبـــد کبـــود بـــرون | شـد بـه گنبـد سـرای صـندل‌گـون
صـــندل آســـایش روان دارد | بـــوی صـــندل نشـــان جـــان دارد
صـــندل ســـوده درد ســـر ببـــرد | تـــب ز دل تـــابش از جگـــر ببـــرد

(هفت پیکر،۱۳۷۷ :۷۸۹)

۲-۱-۷ گام هفتم

بهرام در حالی وارد گنبد سفید می‌شود که شش مرحله از سیر و سلوک خود را طی کرده‌است. طی طریق خود را از سیاهی آغاز نموده و با پشت سرگذاشتن خان‌های رنگین اکنون به خان سفید رسیده‌است. در این مرحله باید دیو سفید درونش را از پا درآورد و از شهد شیرینِ شاهدِ شکرخندِ مادینهٔ روانش شیرین‌کام شود. بهرام قبل از ورود به گنبد سفید، شش دیو درون را قربانی کرده. در هرگنبد با نکته‌ای منفی از وجود خویش روبرو شده و بعد از زدودن آنها شایستگی حضور درگنبد سفید را یافته‌است. همه چیز رنگ سفید به خود گرفته‌است. چون «رنگ سفید نماد تمامیَت و کمال پاکی و معصومیَت است.» (ترکاشوند، ۱۳۷۸: ٤٠)

در ســپیدی اســت روشــنایی روز | وز سـپیدی اسـت مـه جهـان‌افـروز
همــه رنگــی تکلــف‌انــدود اســت | جـز سـپیدی کـه او نیـالوده اسـت
هــر چــه از آلــودگی شــود نومیــد | پـــاکیش را لقـــب کننـــد ســـپید
در پرســتش بــه وقــت کوشــیدن | ســـنت آمـــد ســـپید پوشـــیدن

(هفت‌پیکر،۱۳۷۷ :۸۰۳)

بهرام با روح و روانی پالایش یافته با بانوی سفیدپوش ایـران‌زمـین دیـدار مـی‌کنـد. در همین جا حرکت دایره‌ای شکل بهرام به عنوان سالک راه کمال به اتمام می‌رسد امّا خلاف داستان‌های عارفانه هنوز کمال‌جویی سالک ادامه دارد. نظامی در ادامهٔ راه، سالک را از دنیای درون بیرون می‌آورد و تمامیّتش را در دنیای بیرون از ناخودآگاه به او نشان می‌دهد. این نکتهٔ ظریف یکی از تفاوت‌های اساسی هفت‌پیکر با منظومه‌های عرفانی و حماسی است. طی طریق انسان ایرانی در این اثر تلفیقی ازجهان درون و جهان بیرون است. در

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

ادامه به حرکت کمال‌جویانهٔ بهرام در جهان خارج از خویشتنِ خویش می‌پردازیم. «بهرام بعد از گذر از پویش نور نهانی(هفت گنبد) با عروج به گنبد هشتم(غار پایانی) با طیف نوری «نور علی نور» به جاودانگی می‌رسد». (هوشیار و خائفی،۱۳۹٤: ١٦٥)

۲-۱-۸ گام هشتم، یکی شدن بهرام با بزرگ بانوی هستی

بعد از این که بهرام از گنبد سفید خارج می‌شود، ندایی از درون بر او نهیب می‌زند که کمال انسانی جایی دگر است و برای رسیدن به آن باید تلاش دیگری و راه دیگری در دنیای بیرون آغاز گردد:

عقل در گنبد دماغ سرش — داد از گنبد روان خبرش
کز صنم‌خانه‌های گنبد خاک — دور شو کز تو دور باد هلاک
هفت‌گنبد بر آسمان بگذاشت — او ره گنبد دیگر برداشت
گنبدی کز فنا نگردد پست — تا قیامت بر او بخفتد مست

(همان:۸۱٦)

بهرام از هفت‌گنبد بیرون می‌آید امَا می‌آموزد که عقل و پاکدامنی بر شهوت برتری دارد. بعد از طی کردن آن مراحل دشوار به پادشاهی عادل و عاقل تبدیل می‌شود. دست به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی می‌زند. مردم ایران در این دوران در اوج آسایش و رفاه به سر می‌برند امَا بهرام هنوز با آن دغدغهٔ روانی دست و پنجه نرم می‌کند. آیا آنیمای روان بهرام در وجود فتنه نهفته است؟ گاه فتنه را نوازش می‌کند.گه می‌راند و باز می‌خواند. اما کجاست آن ناکجاآبادی که بر اریکه‌اش زن ایده‌آل بهرام تکیه زده‌باشد؟

آن که او را بر آسمان رختست — در زمین باز جستنش سختست

(همان:۸۲۷)

به همین دلیل از هفت گنبد دست می‌کشد و آنها را به موبدان می‌دهد. در روزی که سپاهیانش مشغول شکارند، بهرام در بی‌قراری و تنهایی خویش به دنبال سکون و آخرین گام‌های کمال است:

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

میـل هریـک بـه گـور صـحرایی | او طلبکـــار گـــور تنهـــایی
گور جست از برای مسکن خـویش | آهـو افکنـد لیـک از تـن خـویش

گوری اهورایی از منظر نظرش عبور می‌کند:

عاقبـت گـوری از کنـارهٔ دشـت | آمـد و سـوی گورخـان بگذشـت
شـاه دانسـت کـآن فرشـته پنـاه | سـوی مینـوش مـی‌نمایـد راه

(همان:۸۲۵)

نرگس چشمان آن موجود اهورایی یک لحظه هویـدا مـی‌شـود. جماعـت هوراکشـان و بهرام در هوای آن چشمان حوری‌وش اسب می‌تازد. آیا بزرگ‌بانوی هسـتی در چشـمان آن گور اهورایی موج می‌زد که بهرام ناگه از خویش این‌سان به در شد؟ گور گه گریزان و گـاه خرامان او را به سوی خود می‌کشد و ناگاه در غاری ناپدید می‌شود. بهرام که تا آن وقت از هیچ شکاری دست خالی برنگشته، به فکر فرو می‌رود.

بـود غـاری در آن خرابسـتان | خـوش‌تـر از چـاه یـخ بـه تابسـتان
رخنـهٔ ژرف داشـت چـون مـاهی | هـیچ کـس را نـه بـر درش راهـی

(همان:۸۲۵)

آن چشمان خمار و کشیده، بهرام را با آن خاطرهٔ اساطیری به دنبال خود می‌کشاند و آن غار به وسعت ابدیت بر او گسترانیده می‌شود. بهرام و گور به درون غار می‌روند تا تصـویر بزرگ‌بانوی هستی را در ذهن تداعی کنند. «دایره یا ماری که دم خود را بـه دنـدان گرفتـه، اوّلین صورت ازلی است که از دریای ظلمـانی ناخودآگـاه نمـودار شـده‌اسـت. در اسـاطیر چینی،گل طلایی یا تائو مظهر بزرگ‌بانوی هستی است که در یک قطب آن روشـنایی نرینـه و در قطب دیگر تاریکی مادینه قرار دارد.» (ترقی، ۱۳۸٦ :۱۵)

شـاه را غـار پـرده‌دار شـده | و او هـم‌آغـوش یـار غـار شـده
طول و عـرض وجـود بسـیار اسـت | وانچه در غور ماست این غار اسـت

(همان:۸۲۹)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

این سو در میان سپاهیان تابلویی به وسعت خاطرهٔ جمعی و الگوی کهنهٔ ازلی به نام بزرگ‌بانوی هستی شکل می‌گیرد. ببینید تصویر نظامی با این باور اساطیری چقدر شبیه است. مخاطب با مشاهدهٔ آن به این یقین می‌رسد که نظامی در سرایش هفت‌پیکر به این اسطورهٔ قدیمی نظر داشته است.

شاه جستند و غار می‌دیدند — مهره در مغز مار می‌دیدند
ز آه آن طفلکان دردآلود — گردی از غار بردمید چون دود
بانگی آمد که شاه در غار است — بازگردید شاه را کار است
چون ندیدند شاه را در غار — بر در غار صف زدند چون مار

(همان:۸۲۹)

دهانهٔ غار تاریک همانند حلقه‌ای اسطوره‌ای و به شکل گل زرین اساطیر چین و مار حلقه زدهٔ تمام اساطیر جهان جلوه می‌کند. این حلقه نماد ناخودآگاه است و گویای وضعیت آغازین روان آدمی است. حلقه‌ای که تمام هستی را در بر می‌گیرد و بازگشتی ابدی دارد. دایره‌ای که درونش ظلمات است. در یک قطب آن روح مادینه و در قطب دیگرش روح نرینهٔ روان خودنمایی می‌کنند. تصویر بهرام که در جستجوی روح زنانگی روان خویش به درون غار رفته تا چونان خضرنبی آب حیات تکامل را سرکشد، در میان حلقه‌های اشک چشم سپاهیانش لحظه‌ای پیدا و پنهان و بعد گم می‌شود. در هیچ اثری روند حرکتی کمال‌جویانهٔ انسان سالک به این شکل به تصویر در نیامده است که هم‌زمان هم به درون آدمی سفر کند و هم در جهان بیرون طولی و مدوّر در جست‌و جوی خویشتنِ خویش باشد. داستان با کمال بهرام در درون غاری به اتمام می‌رسد. «غاری که هم دایره‌وار است و هم تاریک و رازآمیز؛ نمادی از ناخودآگاه و دنیای ناشناختهٔ درون.» (یاوری،۱۳۷٤: ۱۳٤)

۳- نتیجه‌گیری

از آنجا که آذربایجان_ موطن نظامی_ محل تلاقی فرهنگ‌های مختلف به شمار می‌آمده و نظامی با اساطیر جهانی، دیدگاه‌های مختلف عرفانی، علم‌النّفس و مسائل روحی- روانی انسان‌ها مأنوس بوده و نگرش جهان‌شمول داشته است؛ از این‌رو توانسته روند کمال‌جویانهٔ

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

انسان ایرانی را به زیباترین شکل ممکن در کتاب *هفت‌پیکر* منعکس سازد. یکی از موضوعات مهم این اثر مواجههٔ انسان ایرانی با بزرگ‌بانوی هستی در حین حرکت کمال‌گرایانه است. نتایج نشان می‌دهد. در این دوره سیر کمال‌جویی ایرانیان نسبت به دورهٔ حماسی دگرگون شده و از حالت خطی به شکل مدوّر در آمده تا حرکت تدریجیِ انسان ایرانی از برون‌گرایی به درون‌گرایی را نشان بدهد. در این اثر بهرام نمادی از کمال‌جویی هویّت ایرانی است. فرو رفتن وی در هر کدام از کاخ‌ها و غارها حضور اسطورهٔ بزرگ بانوی هستی و توجّه نظامی به جهان درون آدمی را نشان می‌دهد. همسران او جلوه‌هایی از مادینهٔ روان بهرام هستند که در راه رسیدن وی به کمال هر کدام نقشی را ایفا می‌کنند تا بهرام با کشف ظرفیت‌های جهان درون و تزکیهٔ نفس، پادشاهی عادل و کامل گردد و شایستگی رفتن به ظلمات غار و دستیابی به جاودانگی را پیدا کند. بهرام قبل از این که وارد کاخ خود شود، دو بار به اعماق روان خود سفر کرده است. یکی در بدو ورود وی به غاری است که گنج فراوانی را نصیبش کرده و دیگری هنگام ورود وی به تاریک‌خانه‌ای است که هفت زن اثیری تصویر بهرام را دوره کرده‌اند. تمام قراین نشان دهندهٔ آن است که هیچ کدام از این زنان، زنان معمولی نیستند و هر کدام صورتی از بزرگ‌بانوی هستی و مادینهٔ روح اویند تا قهرمان را به کمال راهنمایی کنند. بهرام بعد از پادشاهی در مسیر کمال‌جویی به شکل مدوّر حرکت می‌کند. گنبدها، گردش در درون کاخ و... بیانگر آن است که روند حرکتی قهرمان آئینی داستان بر خلاف گذشته خطی و طولی نیست اما مسیر معرفتی سالک در این دوره دگرگون شده و به صورت دایره‌ای- خطی تغییر یافته است. این روند نشان‌دهندهٔ آن است که هفت‌پیکر در مسیر کمال‌جویی هم با الگوی حرکت طولی قهرمانان حماسی و هم با الگوی دایره‌وار قهرمانان عرفانی در پیمودن هفت وادی عرفان شباهت بسیار دارند. آغاز راه علاوه بر مدوّر بودن تاریک و سیاه است و نشان می‌دهد که بهرام در ابتدای راه به تاریک‌خانهٔ ناخودآگاهش راه یافته است. قصر سیاه با دایرهٔ ازلی، گل طلایی اسطورهٔ بزرگ‌بانوی هستی چین را در ذهن تداعی می‌کند. بهرام با ورود به گنبد سیاه گام مهمّی در راه کمال‌جویی خویش بر می‌دارد. افق دیدش نسبت به

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

هستی وسیع‌تر می‌شود. در می‌یابد که در زندان تنگ دنیا گرفتار است. بهرام با عبور از این گنبد در حقیقت از این ویژگی‌های منفی می‌گذرد. در این گنبد، خرابه نمادی از درون ویران بهرام است که باید آباد شود. بخشش جواهرات نمادی از مرحلهٔ تخلیه است که پادشاه سیاه‌پوش به شکل سالک راه کمال از این طریق درونش را آمادهٔ دریافت حقیقت و یکی شدن با بزرگ‌بانوی هستی می‌کند. یافتن گنج و پادشاهی در پایان داستان، نمادی از تجلی صفات عالیَه در بهرام است. او مفاهیم ارزشمندی را به بهرام می‌آموزد و وی را برای رسیدن به کمال آماده‌می‌کند. در این گنبد از قضا قصابی راهنمای پادشاه سیاه پوش است که جسم و تمام خصلت‌های او را به درون خرابه‌ای می‌برد و قربانی می‌کند تا از طریق جسم خراب و خرابه وارد سبدی مدوّر گردد و به شهر بهشتی برود. پرندهٔ سیمرغ‌گون نمادی از روح است که در گنبد اوَل حس نوستالوژیک بهشت را در ذهن تداعی می‌کند و در پایان داستان به زمین می‌آید و میشی اهورایی می‌گردد تا بهرام را به درون غار راهنمایی کند. این روند در سایر گنبدها نیز به شکل نمادین مطرح شده تا سیر تکاملی انسان ایرانی را به تصویر بکشد. در این اثر انسان کمال‌جوی ایران اسلامی در حین حرکت به سوی کمال هم به دنیای درون نظر دارد و هم به دنیای برون. از این نظر هفت‌پیکر حلقهٔ واسط دوران حماسی و عرفانی به حساب می‌آید. آن‌چه که کمال‌جویی بهرام را با طی طریق عرفانی متفاوت می‌کند، روند حرکتی وی در خارج از هفت گنبد است. بهرام در آغاز داستان با ورود به غار و ملاقات با گور طلایی حرکت طولی دارد که بی‌شباهت به سیر تکاملی قهرمانان دورهٔ حماسه نیست. در پایان داستان نیز بهرام کیخسرووار به درون کاخ تنهایی خود وارد می‌شود. در حالی که شخصیت روانی‌اش کامل شده، روح خود را به روح بزرگ‌بانوی هستی پیوند می‌زند. در آخرین صحنه‌های داستان، دهانهٔ دایره‌وار و روشن غار، درون تاریک آن، به زیباترین شکل ممکن حضور بزرگ‌بانوی هستی و کمال‌جویی بهرام را نشان می‌دهد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

کتاب‌نامه

- افلاطون، آریستوکلِس.(۱۳۸۱). ضیافت. ترجمهٔ محمود صناعی. چاپ دوم. تهران: فرهنگ.
- بختیاری‌علیقلی، محمود.(۱۳۷٦). هفت نگار در هفت تالار. چاپ دوم. تهران: عطایی.
- پورخالقی، مه دخت.(۱۳۸۱). درخت در شاهنامه. مشهد: انتشارات آستان قدس.
- ترقی،گلی. (۱۳۸٦). بزرگ بانوی هستی. تهران: نیلوفر.
- ترکاشوند، نازبانو.(۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی کاربرد رنگها در ایران با رویکرد علم روان شناسی رنگ، مطالعه موردی :هفت پیکر». کتاب ماه ادبیات. سال سوم. شمارهٔ۳٤ . صص ۳٦-٤۱.
- ترکمانی، وجیهه و ساناز چمنی گلزار.(۱۳۹۱). «بررسی و تطبیق فرایند فردیت در گنبد اول و دوم از هفت پیکر نظامی». فصل‌نامه علمی و پژوهشی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد سنندج. شمارهٔ۱۰. صص۲۸-۳۷.
- رحمانی، مریم و محمد فولادی. (۱۳۹۸). «سیر اعتلایی در گنبد سیاه نظامی». پژوهشنامهٔ ادب غنایی. شمارهٔ ۳۲. صص۱۳٤-۱۲۱.
- رفیعی‌راد، رضا. (۱۳۹۹). «تحلیل اکسپرسیون رنگ قرمز در هفت پیکر بر اساس عرفان اسلامی». مجلهٔ رهپویهٔ هنر. سال سوم. شمارهٔ ٦. صص۸۰-۷۱.
- ریحانی، محمد و فاطمه مدرسی. (۱۳۹۷). «عناصر کهن الگویی سفر قهرمان در داستان گنبد اوّل هفت پیکر». پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. شمارهٔ ۳٤. صص۱۱٤-۹۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۷۲). پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد. چاپ سوم. تهران: انتشارات محسن.
- ستاری، جلال.(۱۳۷۵). عشق صوفیانه. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز .
- ---------. (۱۳۷۵). سه مفهوم اساسی در روان شناسی یونگ. چاپ دوم. تهران: توس.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

- شمیسا، سیروس.(۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: نشر میترا.
- شیری، قهرمان. (۱۳۹۹). «تحلیل روایت در هفت پیکر نظامی». کارنامهٔ متون ادبی. شمارهٔ٤١. صص۲۹-۱۳.
- کاسی، فاطمه. (۱۳۸۷). «تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاه پوش از منظر بارت و گرماس». ادب پژوهی. شماره۵. صص۲۰۰-۱۸۳.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸٦. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال الدین همای. چاپ هفتم. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فدایی، فربد. (۱۳۸۱). کارل گوستاویونگ و روان شناسی تحلیل او. تهران: دانژه.
- صادقی و همکاران. (۱۳۹۱). «پیام‌های انسانی نظامی برای دغدغه‌های انسان معاصر». مجلهٔ کاوش‌نامه. دورهٔ ۱۳. شمارهٔ ٢٤. صص٨٦-٥٥.
- صرفی، محمد رضا. (۱۳۸۷). «نمودهای مثبت آنیما در ادبیات فارسی». فصل‌نامه نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس. شمارهٔ سوم. صص۷۹-۸۸.
- لوشر، ماکس.(۱۳۷٦). روان شناسی رنگها. ترجمه لیلا مهراد پی. تهران: حسام.
- مظفری، علیرضا. (۱۳۸۱). «فرضیه ای در باب همانند های آناهیتا و معشوق های شاعران ایرانی». مجله دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد. شمارهٔ ۱و۲. صص ۸۳-۱۰۰.
- مدرسی، فاطمه و پیمان ریحانی نیا. (۱۳۹۰). «بررسی کهن الگوی آنیما در اشعار اخوان ثالث». پژوهش های زبان وادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. سال سوم. شمارهٔ ۱. صص۲۰-۱.
- موسوی، سیدکاظم و اشرف خسروی. (۱۳۸۷). «آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه». پژوهش زنان. دورهٔ ٦. شمارهٔ ۳. صص۱۵۳-۱۳۳.
- نظامی،الیاس‌بن یوسف. (۱۳۷۷). کلیات دیوان. تصحیح وحید دستگردی. چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

- یاوری، حورا. (۱۳۸٦). روانکاوی و ادبیات. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۸). اسطوره و رمز. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات سروش.
- ---------- (۱۳۷۷). انسان وسمبول هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: نشر جامی.
- هوشیار، بهاره و عباس خائفی. (۱۳۹٤). «نمادهای اسطوره‌ای در سایهٔ نور عرفانی در هفت پیکر» .ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شمارهٔ٤۰. صص۲۰۸-۱٦۸.

References

- Bakhtiari Aliqli, Mahmoud (/20071376SH). Seven Beloveds in Seven Halls. second edition. Tehran: Atai.
- Cassie, Fateme. (2008/1387sh). "Structural analysis of the story of the king in black from the perspective of Bart and Garmas". Literary research. Issue 5. Pp.183-200.
- Fadai, Farbod. (2002/1381sh). Carl Gustavyung and his Psychology of Analysis. Tehran: Danjeh.
- Hoshyar, Bahareh and Abbas Khaefi. (2015/1394sh). "Mythical Symbols in the Shadow of Mystical Light in Seven Figures". Mystical and Mythological Literature, No. 40. Pp.168-208..
- Jung, Carl Gustav. (1998/1377sh). Man and his Symbols. Translated by Mahmoud Soltanieh. Tehran: Jami Publishing.
- Jung, Carl Gustav. (1999/1378sh). Myth and Mystery. Translated by Jalal Sattari. Tehran: Soroush Publications.
- Kashani, Izz al-Din Mahmoud (2007/1385sh). Mesbah al-Hedayeh and Muftah al-Kifaya. Edited by Jalaluddin Homay. Seventh edition. Tehran: Publications of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Luscher, Max. (1997/1376sh). Psychology of colors. Translated by Leila Mehrad Py. Tehran: Hesam.
- Modarressi, Fatemeh and Peyman Reyhani Nia. (2011/1390sh). "A Study of the Archetype of Anima in the Poems of the Third Brotherhood". Persian Language and Literature Research, University of Isfahan. third year. No. 1. pp.1- 20.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

- Mousavi, Seyed Kazem and Ashraf Khosravi. (2008/1387sh). "Anima and the secret of captivity of the accompanying sisters in Shahnameh". Women's Research. Volume 6. No. 3. Pp133-153.
- Mozaffari, Alireza (2002/1381sh). "A hypothesis about the likes of Anahita and the lovers of Iranian poets." Journal of Mashhad Faculty of Literature and Humanities. Nos. 1 and 2. Pp. 83-100.
- Nizami, Elias Ibn Yusuf. (1998/1377sh).Kolliyate Divan (Generalities of the Divan). Corrected by Vahid Dastgerdi. Seventh edition. Tehran: Amir Kabir.
- Plato, (2002/1381SH). Banquet. Translated by Mahmoud Sanaei. second edition. Tehran: Farhang.
- Pourkhaleghi, Mah Dokht. (/20021381SH).Trees in Shahnameh (Tree in Shahnameh). Mashhad: Astan Quds Publications.
- Rafiei Rad, Reza (2020/1399SH). "Analysis of red color expression in seven bodies based on Islamic mysticism". Rahpooyeh Art Magazine. third year. No. 6. pp. 80-71.
- Rahmani, Maryam and Mohammad Fouladi. (/2019/1398SH). "The ascension procession in the Black Military Dome". Journal of Lyrical Literature. No. 32. pp. 134-121.
- Reyhani, Mohammad and Fatemeh Modarresi.(2018/1397SH). "Archetypal elements of the hero's journey in the story of the first dome of the seven bodies". Literary Criticism and Stylistics Research. No. 34. pp. 114-91.
- Sadeghi et al. (2012/1391sh). "Military Human Messages for Contemporary Human Concerns." Journal of Exploration. Volume 13. Number 24. pp. 86-55.
- Sarfi, Mohammad Reza (2008/1387sh). "Positive manifestations of anima in Persian literature". Tarbiat Modares University Literary Criticism Quarterly. Number three. Pp 79-88.
- Sattari, Jalal. (1996/1375sh). Sufi Love. second edition. Tehran: Markaz Publishing.
- Sattari, Jalal. (1996/1375SH). Three Basic Concepts in Jungian Psychology. second edition. Tehran: Toos.
- Shamisa, Sirus (1998/1377sh). Dictionary of Persian literature. Tehran: Mitra Publishing.
- Shiri, Gahreman. (2020/1399sh). "Narrative Analysis in Haft Peykar". Journal of Literary Texts. No. 41.pp. 13-29.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]

- Taragge. Goli (/20061386SH). Great Lady of Life. Tehran: Niloufar.
- Torkashvand, Nazbano (2010/1388SH). "Comparative study of the use of colors in Iran with the approach of color psychology, case study: Haft Peykar". Ketabe Mahe Adabiyat. (Book of the Month of Literature). third year. No. 34. Pp. 36-41.
- Turkmani, Vajihe and Sanaz Chamani Golzar. (2012/1390SH). "Study and implementation of the process of individuality in the first and second domes of the seven military bodies." Journal of Persian Language and Literature, Sanandaj Azad University. No. 10. PP 28-37.
- Yavari, Hooray. (2007/1386sh). Psychoanalysis and literature. fourth edition. Tehran: Sokhan.
- Zarrin koob.Abdul Hosin. (1993/1372sh). Pir Ganjeh in Search of Nowhere. (Third edition). Tehran: Mohsen Publications.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-10-12]